

برخورد تمدن‌ها نظریه یا توصیه سیاسی

غلامعلی خوشرو

ضمیمه اعتماد، ش ۱۸۵۹، ۱۳۸۷/۱۰/۱۲

چکیده: در دوران جنگ سرد، جهان دو قطبی بود. دو رقیب بزرگ، جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم کرده بودند. با فروپاشی شوروی، سیاست تضاد شرق و غرب به پایان رسید و یک خلأ مفهومی در سیاست اصولی و جهانی آمریکا پیدا شد. هانتینگتون با نظریه خود، این خلأ را پر کرد. آقای خوشرو معتقد است نظریه وی، بیش از آن‌که یک نظریه پردازی باشد، یک توصیه به سیاستمداران غربی است که گرچه شوروی فروپاشید؛ ولی تمدن به عنوان محور تفاسیمات جهانی، تمدن غرب را در مقابل تمدن‌های دیگر قرار می‌دهد، پس باید کاری کرد.

○ نظریه برخورد تمدن‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● آقای هانتینگتون در بحث برخورد تمدن‌ها، هدفش ارائه یک نظریه درباره وضعیت جهان پس از جنگ سرد بود. این طور نیست که مشکلات جهان پس از فروپاشی یک قطب، حل شده باشد؛ بلکه درگیری‌ها به طور دیگری ظهور و بروز می‌یابد و این درگیری‌ها بیشتر به ریشه‌های زندگی مردم مختلف، در فرهنگ و تمدن‌های مختلف برمی‌گردد. بنابراین جوامع انسانی در کلیتش بارزترین وجه هویتی خودش را وجه تمدنی و نه وجه سیاسی یا وجه اقتصادی، تعریف خواهد کرد. در این وجه تمدنی، تمدن اسلامی، چینی، غربی، ارتدوکس جلوه و بروز بیشتری خواهند داشت. وقتی ما بپذیریم آن ریشه تمدنی و هویت تمدنی مهم است، ممکن است چندین دولت - ملت داخل یک هویت فرهنگی تمدنی جا بگیرند و نه

این‌که حاکمیت خاص خودشان را بر یک مردم و سرزمین خاصی اعمال کنند، بلکه در آن هویت بزرگ‌تر بروز و ظهور پیدا می‌کنند.

هانتینگتون برای فرهنگ‌های مختلف هویت‌های مختلف، قائل است و معتقد است اینها با هم رقابت می‌کنند یا حتی با هم تخاصم و درگیری و جنگ دارند. توجه وی به این موضوع خیلی مهم است، مثل بعضی‌ها تصور نمی‌کند که بازار آزاد یا لیبرال دموکراسی فکر آخر بشر است و همه وارد به آن می‌شوند.

هانتینگتون پارادایمی را طراحی می‌کند که در آن می‌گوید، درگیری‌ها از این به بعد درگیری‌های تمدنی خواهد بود و به نقش عوامل فرهنگی بسیار اهمیت می‌دهد؛ منتها هانتینگتون درون فرهنگ آمریکایی رشد کرده و بادستگاه سیاست خارجی آمریکا همکاری داشته و در واقع خیلی نمی‌توان تفکیک کرد که آیا تحلیلی که ارائه می‌دهد یک نظریه پردازی است یا این‌که یک توصیه است. در حالی که به اعتقاد من بعد توصیه‌ای این تحلیل، خیلی قوی است. وی می‌گوید وحدت‌ها و همگرایی‌هایی در سطح جهان شکل می‌گیرد که به طور ریشه‌ای با تمدن غرب مخالف هستند و هویت خودشان را در تعارض با هویت غربی تعریف می‌کنند، بنابراین باید فکری به حال آنها بکنیم. البته نمی‌گوید باید با آنها جنگید، چون بعضی‌ها می‌گویند هانتینگتون طرفدار جنگ تمدن‌ها است، ولی می‌گوید آنها در حال قدرت گرفتن هستند و وحدت و هویت پیدا می‌کنند و آن هویت برای جهان غرب خطرناک است. باید جهان غرب یا آمریکا، مانع از شکل‌گیری چنین هویت‌هایی یا مقتدر شدن یا به هم پیوستن آنها با یکدیگر بشود. توصیه‌هایی که می‌کند، این است که سیاست خارجی آمریکا مواظب باشد کشورهای اسلامی در یک اتحاد قوی در برابر تمدن غرب صف‌آرایی نکنند. اگر بشود تعدادی را به طرف خودش بکشد، بین آنها اختلاف ایجاد کند، مانع بشود که دو یا سه تمدن غیر غربی با هم وحدت پیدا کنند؛ چون این به ضرر منافع ملی آمریکا خواهد بود. و معتقد است جهان اسلام یک دین، با ادعای نام و تمام است. از لحاظ اجتماعی و عملی هم این تعداد جمعیت رو به گسترش مسلمانان و همچنین ایده‌ی بازگشت مسلمانان به اصول و اساس اولیه دین، به رغم تمام فرآیندهای سکولار که در دنیا اتفاق افتاده، یک فرآیند مهم است که باید محدود شود. این نظریه به نوعی پیش‌بینی درگیری یا زمینه و ظرفیت درگیری میان اسلام و غرب است و از طرف دیگر هوشیار کردن تمدن غرب و سیاست خارجی آمریکا

بازتاب انبیشه ۱۰۶

برخورد تمدن‌ها
نظریه یا
توصیه سیاسی

برای ممانعت از اقتدار جهان اسلام است تا برنامه‌ریزی کند. به تعبیری، دارد جهان غرب را می‌ترساند. از این‌که دیگرانی هستند که در حال قدرت‌گیری‌اند، آنها را تشویق می‌کند که باید با این فرآیند مقابله شود و البته نمی‌گوید جنگ یک حالت اجتناب‌ناپذیر میان تمدن‌هاست، بلکه برای تمدن غربی این دلسوزی را دارد که این اقتدار در حال شکل‌گیری، به ضرر تمدن غرب است.

این تئوری که اصلاً یک جنگ واقعی بین کلیت تمدن اسلامی و کلیت تمدن غربی رخ داده، غلط است و نه یازده سپتامبر چیزی است که کلیت فرهنگ و تمدن اسلامی با آن موافق باشد و نه همه مسلمانان با کلیت تمدن غربی مخالفند؛ باید بین ابعادی از سیاست غربی که بر اجحاف و بی‌عدالتی استوار است و ابعادی از زندگی غربی که مبتنی بر علم، دانش، حقوق بشر و... است، تفکیک قائل شد.

○ می‌خواستم بدانم بازگشت کشورهای اسلامی به هویت خودشان که در صحبت‌های خود به آن اشاره کردید، نظر ساموئل هانتینگتون است؟

● نه، این یک سیر تاریخی است که در این پنجاه سال یا صد سال گذشته اسلامی رشد پیدا کرده. می‌خواهم بگویم یک زمانی بود که روشن‌فکران کشورهای اسلامی در حال نفی بعد دینی خودشان بودند. ولی در طول این پنجاه سال گذشته به تدریج می‌بینیم که گرایش گسترده‌ای در آنها نسبت به اسلام احیا شده. بنابراین هانتینگتون این احیای اسلامی را هم در تعارض با تمدن غربی می‌داند یا می‌گوید این زمینه‌ای است که می‌تواند برخورد با تمدن غرب را تشدید کند.

○ تمایل کشورهای اسلامی و روشن‌فکران این جوامع مانند ترکیه، ایران، مالزی و... به نوگرایی و توسعه چه می‌شود؟

● تفسیری که اینها از دین می‌کنند، یک تفسیر عقب مانده از دین نیست؛ اتفاقاً آن نیروهایی که مسلمان و درس خوانده‌اند و مشغول به نوسازی در جهان اسلام هستند، نیروهایی به شمار می‌روند که عمیقاً به ارزش‌های دینی معتقدند و دین را مانعی برای توسعه نمی‌بینند، بلکه دین را حافظ تداوم توسعه تلقی می‌کنند و بین نوسازی و غربی شدن تفکیک قائل هستند. مثلاً اگر کسی بخواهد کشور پیشرفته‌ای مانند مالزی بسازد، لزومی ندارد از دین کناره‌گیری کند.

○ ساموئل هانتینگتون اختلاف‌های آینده را در میان تمدن‌ها و در هویت تمدنی جست‌وجو می‌کند، البته او از مسائل اقتصادی و سیاسی غفلت نکرده است و در نظریه‌اش نسبت به موضوع منطقه‌گرایی اقتصادی تأکید دارد و به طور روشن به چین اشاره می‌کند. اکنون من یک ابهام در اندیشه‌اش می‌بینم؛ در جایی که به پیوند تمدن اسلامی - کنفوسیوسی می‌پردازد، چون همخوانی چندانی بین این دو وجود ندارد. یک طرف چین قرار دارد که وارد دنیای صنعتی شده و کوشش‌های فراوانی برای توسعه انجام داده، یک طرف هم جهان اسلام است که از نگاه اقتصادی در آن اندازه‌ها نیست و شاید وی در این باره نگاه سیاسی داشته است و به نظر می‌رسد، خواسته باشد آن را با طرح اختلاف‌های تمدنی پوشش دهد، چون موضوع مورد بحث او از انسجام کافی برخوردار نیست.

● اشتراکاتی بین تمدن اسلامی و تمدن چین وجود دارد و البته یک زمینه مهمش هم رقابت هر دو اینها با تمدن غربی است. بنابراین اگر تمدن غربی خودش را رقیب بلامنزاع این دو تمدن بداند، اینها تشویق می‌شوند که همکاری‌های مشترک خودشان را گسترش بدهند. در حقوق بشر، کشورهای اسلامی و چین نگاهشان به یکدیگر نزدیک‌تر است. از نگاه هانتینگتون همه آنها یک نوع نگاه اقتدارگرا دارند و به دنبال سلاح‌های هسته‌ای و اقتدار امنیتی و دفاعی هستند، بنابراین می‌توانند با هم همکاری کنند. تفاوت‌هایی هم دارند که اتفاقاً به نزدیکی‌شان کمک می‌کند؛ مثلاً چین به عنوان کشوری که رشد پرشتابی در توسعه دارد، نیاز زیادی به انرژی دارد که این انرژی در جهان اسلام موجود است و می‌تواند خیلی به توسعه چین کمک کند. توسعه چین هم به نوعی می‌تواند در پیشرفت کشورهای اسلامی مؤثر باشد. ضمناً این نزدیک بودن و هم‌مرز بودن می‌تواند اتحادی را بین آنها ایجاد کند و لازم نیست هر دو تمدن مثل هم باشند و در یک درجه اقتصادی و توسعه‌ای به سر برند تا با هم پیوند بخورند.

○ از دیگر انتقادهایی که به هانتینگتون وارد می‌کنند این است که وی از درگیری‌های درون تمدنی غفلت کرده یا به خوبی آنها را مورد مطالعه قرار نداده و این نقد در غرب هم مطرح شده، به تعبیری، هر چند با شما موافقم که حملات تروریستی یازده سپتامبر و رخداد‌های پس از آن، نمی‌تواند نشان‌دهنده مناسبات میان اسلام و غرب باشد، اما در نهایت چنین اتفاقی افتاده است که باید مورد نظر قرار گیرد.

● هانتینگتون می‌تواند بگوید، همان طور که گفتم، جنگ تمدن‌ها یا زمینه بروز آن وجود

دارد و این هم نمونه‌اش، ولی در پاسخ باید گفت که یازده سپتامبر یک تصمیم مشترک جهان اسلام برای حمله به آمریکا نبود؛ تصمیم یک گروهی بود که به دلایل مختلف و خاصی با آمریکا یا عربستان سعودی و برخی کشورهای اسلامی دیگر مشکل دارد و آنها را همزمان تهدید می‌کند. آمریکا که به عراق آمد، در واقع نگفت که من می‌روم تا ستون فقرات جهان اسلام را بشکنم. عراق اصلاً ستون فقرات جهان اسلام نبود. او به بهانه سلاح‌های کشتار جمعی یا تروریسم به عراق آمد. البته شاید دلایل مهم‌تری مثل انرژی، بسط نفوذ در منطقه و حمایت از اسرائیل در برنامه‌هایش بود. پس حمله به عراق نمی‌تواند حمله به اسلام تلقی شود، البته درست است که یک کشور اسلامی اشغال شد و جهان اسلام از این نظر با اشغال مواجه شد؛ اما همزمان، آمریکا با دیگر کشورهای اسلامی، رابطه خیلی خوبی دارد. پس منفعت آمریکا در ارتباطش با کشورها، از این ملاحظات مهم‌تر است.

انتقادات زیادی به هانتینگتون وارد است، اما این طور نیست که فقط فرهنگ یک وجه هویتی باشد. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که دارای هویت‌های متعددی هستیم؛ مثلاً خود شما یک روزنامه‌نگار و یک روشن‌فکر هستید و خود این روشن‌فکری و روزنامه‌نگاری یک هویتی برای شما تعریف می‌کند. در عین حال ممکن است شما عضو یک سازمان غیر دولتی، یا متخصص کامپیوتر یا دانشجویی باشید. این هویت‌ها الزاماً در تضاد با هم نیستند و می‌توانند در تعامل با هم باشند. ممکن است اسلام شما به مسیحیت آن فردی که از فلسطینی‌ها در آمریکا دفاع می‌کند، نسبت به کسی که در آنجا آن کارها را می‌کند، نزدیک‌تر باشد. پس ما یک هویت نداریم. به تعبیری ما یک هویت چهل تکه داریم که متعدد و متنوع است و هر قسمت از این هویت و امدار بخش‌های تمدنی مختلف جهان است.

○ نظریه برخورد تمدن‌ها در اوایل دهه نود و بعد از فروپاشی شوروی مطرح می‌شود، این تا چه اندازه به زیرکی و موقعیت‌شناسی هانتینگتون برمی‌گردد؟ چون به باور برخی، وی اسلام را جایگزین کمونیسم کرده و این هم جای پرسش دارد.

● جهان جدید جهانی تازه است و نیاز به یک پارادایم تازه دارد. او این پارادایم را مطرح کرد و از آن نظر که هوشمندی در پر کردن آن خلأ ثنوریک داشت، جای تحسین دارد. به تعبیری که گویا از ادوارد سعید است، می‌گوید: پنداری که ذهن هانتینگتون دارد این است که وی درگیری موجود در جنگ سرد را حفظ کرده و آن تعارض و تضاد را مسلم گرفته و فقط به

دنبال آن می‌گردد که چه کسانی باید با هم درگیر شوند، حالا به جای کمونیسیم و کاپیتالیسم، باید جهان غرب با تمدن چین یا با تمدن اسلامی یا آفریقایی درگیر شود. پس وی درگیری را مسلم گرفته بود، در صورتی که می‌توان از دریچه دیگری وارد شد و به جای این تصور خیالی و این نقشه خیالی که زیربنای آن جنگ است، یک نقشه دیگری ترسیم کرد که در آن تفاهم، هم‌فکری، همکاری و گفت‌وگو نقش برجسته‌تری داشته باشد.

○ واکنش‌ها به نظریه برخورد تمدن‌ها در سراسر جهان بسیار گسترده بود، اما آنچه به واکنش ایران مربوط می‌شود، نشان می‌دهد که حساسیت اهالی فرهنگ در این باره خیلی بالاتر از اهالی سیاست است. برای نمونه، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در مقاله‌ای به نام «کدام رویارویی» و دکتر سیدحسین نصر در مقاله‌ای با نام «برخورد تمدن‌ها و سازندگی آینده بشر» به نقد دیدگاه هانتینگتون می‌پردازند. برای من این نکته بسیار جالب است؛ چون نظریه هانتینگتون یک نظریه سیاسی است و دانشمندان و کارشناسان علوم سیاسی باید نسبت به آن حساس‌تر باشند، ولی در ایران هانتینگتون پاسخش را از اهالی فرهنگ دریافت می‌کند.

● در مجموع ایران از نظر تمدن و فرهنگ، برجستگی خاصی در جهان دارد و خیلی فرق می‌کند با جوامعی که آن سابقه فرهنگی و تمدنی را ندارند و می‌شود توقع داشت که از همین دید فرهنگی به آن پاسخ داده شود.

من این را بی‌جانمی‌بینم و دلیلش را در فرهیختگی و در ریشه‌داری تمدن ایرانی می‌بینم. اگر هم در حوزه سیاست، پاسخی به هانتینگتون داده می‌شود، هانتینگتون را ذیل سیاست خارجی آمریکا ارزیابی کرده‌اند، چنان‌که برنارد لوئیس که استاد هانتینگتون است و قبل از هانتینگتون بحث تضاد فرهنگ‌ها را مطرح می‌کند به صراحت قائل است که آمریکا باید به عراق حمله کند. افرادی مانند دیک چنی، خوراک اصلی فکری‌شان را از برنارد لوئیس می‌گرفتند تا بنزین ماشین جنگی نو محافظه‌کاران را فراهم کنند و هانتینگتون هم از این مسائل دور نیست، هر چند در کتاب‌ها و بحث‌های اخیرش می‌گوید این حرف‌ها را برای جلوگیری از جنگ زده است.

ما معتقدیم گفت و گوی تمدن‌ها می‌تواند نگاه دیگری به ارتباط بین فرهنگ‌ها باشد؛ ارتباطی که ضمن قبول تنوع و تفاوت فرهنگی، احترام برای دیگران قائل است و در یک روابط احترام‌آمیز با آنها گفت و گو می‌کند و سعی می‌کند آنها را بفهمد و ارزش‌های مشترک را بین فرهنگ‌های مختلف پیدا بکند.

در گفت‌وگوی آقای خوشرو چند نکته قابل اشاره است:

۱. هانتینگتون تمدن‌های اصلی معاصر را، هشت تمدن می‌داند که عبارتند از: چینی، ژاپنی، هندو، اسلامی، ارتدوکس، آمریکای لاتین، تمدن غربی و آفریقایی.^۱ وی سپس اول مذهب (دین) و در مرحله بعد زبان را بارزترین ویژگی تمدن‌ها می‌داند. این نکته مهم را مناسب بود آقای خوشرو متذکر می‌شدند.

۲. آقای خوشرو در تبیین نظریه هانتینگتون می‌گوید: در تقسیم تمدنی «ممکن است چندین دولت ملت داخل یک هویت فرهنگی - تمدن جای گیرند». این مطلب گرچه صحیح است، ولی تنها بیانگر نیمی از نظر هانتینگتون است. یعنی وقتی مرزهای تمدنی شکل گیرد، برخی دولت - ملت‌ها با هم در یک تمدن قرار گرفته و یک «ما» می‌سازند؛ اما از طرف دیگر، گاهی یک دولت - ملت به خاطر همین مرزهای تمدنی تقسیم می‌شود و هر قسمت متعلق به یک تمدن می‌شود؛ مانند شوروی و یوگسلاوی.

۳. آقای خوشرو به شدت سعی دارد تا نشان دهد هانتینگتون به جنگ تمدن‌ها اعتقاد ندارد. این را در قسمت‌های مختلف گفت‌وگو مورد تأکید قرار داده است. جایی می‌گوید «همگرایی‌هایی در سطح جهان شکل می‌گیرد... که خودشان را در تعارض با هویت غربی مطرح می‌کنند؛ بنابراین باید فکری به حال آنها بکنیم، البته نمی‌گوید باید با آنها جنگید.» در جای دیگر می‌گوید «هانتینگتون غرب را می‌ترساند که دیگرانی هستند که در حال قدرت‌گیری‌اند و این به ضرر غرب است و تشویق می‌کند که باید با این فرآیند مقابله شود. البته نمی‌گوید جنگ یک حالت اجتناب‌ناپذیر میان تمدن‌هاست.»

این مطلب علاوه بر این‌که با سایر جملاتش در جاهای دیگر متناقض است، از چند جهت قابل بررسی است. وی در تناقض با این نظر می‌گوید «برنارد لوئیس که استاد هانتینگتون است و قبل از هانتینگتون بحث تضاد فرهنگ‌ها را مطرح می‌کند، به صراحت قائل است که آمریکا باید به عراق حمله کند.» اشکالات دیگر هم دارد. مانند این‌که جا دارد هانتینگتون در کتابش که در سطح جهانی عرضه می‌شود و در مراکز دانشگاهی منتشر می‌شود، از کلمه جنگ استفاده نکند. اما باید دید، آیا نظریه وی، بدون جنگ تمام است. اصلاً جنگ لازمه لاینفک نظریه وی است، همان‌طور که عنوان مقاله اصلی که این کتاب شرح آن است «برخورد تمدن‌ها» است. علاوه بر این‌که هانتینگتون در مقدمه کتابش متذکر می‌شود که این

۱. هانتینگتون، تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی، ترجمه مینو احمد سرتیپ، صص ۴۲ - ۴۶.

کتاب جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی نیست، بلکه الگویی برای سیاست‌گذاران است.^۱ نکته بعدی این‌که برداشت عموم متفکران از کتاب وی و نگرانی آنها از ترسیم این چنینی آینده جهان و جهان آینده و واکنش آنها در پاسخ به این نظریه، کاملاً بیانگر این است که این نظریه یک نظریه پردازی صرف با نگاه به وضع موجود و پیش‌بینی آینده مبتنی بر آن نیست؛ بلکه نظریه پردازی برای سیاست‌گذاران کلان آمریکا (به عنوان بارزترین نماد غرب) و ترسیم آینده با تاکتیک فرار به جلو است. البته واکنش متفکران و سیاستمداران جهان در مقابل آن مانند «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و «اتحاد تمدن‌ها» و امثال آن نشان می‌دهد که برداشت عمومی از نظریه هانتینگتون، تقابل و برخورد تمدن‌هاست.

همچنین آقای خوشرو ضمن نقل توصیه‌های هانتینگتون می‌گوید: «توصیه‌هایی که می‌کند این است که سیاست خارجی آمریکا، مواظب باشد که کشورهای اسلامی در یک اتحاد قوی در برابر تمدن غرب صف‌آرایی نکنند. اگر بشود تعدادی را به طرف خودش بکشد، بین آنها اختلاف ایجاد کند، مانع بشود که دو یا سه تمدن غیر غربی با هم وحدت پیدا کنند؛ چون این به ضرر منافع ملی آمریکا خواهد بود.» پرسیدنی است که این یارکشی و اختلاف انداختن بدون جنگ امکان‌پذیر است؟ یا این‌که آیا بدون جنگ اختلاف پایدار می‌ماند؟ پاسخ معلوم است. آنها اگر بتوانند کشورهای اسلامی را به جنگ علیه هم می‌کشانند، مانند جنگ عراق و کویت یا هند و پاکستان و مانند آن. اگر هم صلاح باشد یک کشور جعلی ساخته‌اند (اسرائیل) برای روز مبادا تا با آنها بجنگد. با جنگ است که کشورهای اسلامی اختلاف پیدا کرده و جمعیتشان متفرق شده و ضعیف می‌شوند یا از ترس ضربه خوردن از اسرائیل، به دامن آمریکا می‌غلطند.

۴. آقای خوشرو معتقدند که نمی‌توان حادثه یازده سپتامبر را در ضمن مناسبات اسلام و غرب فهمید؛ زیرا حمله به آمریکا «تصمیم مشترک جهان اسلام نبود، تصمیم یک گروهی بود.» این حادثه در راستای «منفعت آمریکا» توجیه می‌شود. این نظر تا حدی صائب است؛ زیرا جهان اسلام این حمله را محکوم کرد. نه تنها موافق آن نبود، بلکه مخالفش هم بود. مسلمانان و تمدن اسلامی نوعاً با کلیت تمدن غرب (طرد همه جانبه آن) مشکل ندارند. اما باید توجه داشت، برداشت ما چنین است. حادثه یازده سپتامبر از دید مسلمانان و تمدن اسلامی تقابل اسلام و غرب نیست؛ زیرا القاعده نماینده اسلام و تمدن اسلامی محسوب نمی‌شود. در تمدن اسلامی، بین ایستادگی در برابر غرب و عدم کرنش در مقابل زیاده‌طلبی آن و بین چنین حملاتی تفاوت قائلند. اما بحث آقای خوشرو برداشت

۱. همان، ص ۱۲، مقدمه کتاب.

غرب از آن حادثه است. از دید غرب، این حمله در فضای تقابل اسلام و غرب است. آنها این حادثه را یادآور جنگ‌های صلیبی دانستند و به حدی این نگاه خصمانه در غرب قوت دارد که در انفجارهای تروریستی در متروی لندن گرفته تا انفجارهای بمبئی در هند، متهم اول مسلمانانند. این نظریه و امثال آن است که بر هراس بنیادین غرب از اسلام دامن می‌زند. به هر حال آقای خوشرو بهتر بود این دو دیدگاه را از هم متمایز می‌کردند. گفتنی است که اگر نتوانیم القاعده را نماینده تمدن اسلامی بدانیم [که همین است] ولی آمریکا بارزترین نماینده تمدن غرب هست. آن جمله هانتینگتون شنیدنی است که غرب برنده جهان است و برنده شدنش نه به خاطر عقاید، ارزش‌ها یا مذهب است، بلکه در اعمال خشونت‌های سازمان یافته است؛ حقیقتی که غربی‌ها غالباً فراموش می‌کنند، ولی غیر غربی‌ها هرگز فراموش نخواهند کرد.^۱

۵. یکی از انتقادهای آقای خوشرو به هانتینگتون این است که از نظر او «فقط فرهنگ یک وجه هویتی» است. در حالی که ما دارای هویت‌های متعدد هستیم که این هویت‌ها «الزاماً در تضاد با هم نیستند و می‌توانند در تعامل با هم باشند».

اولاً هانتینگتون وقتی تمدن را بزرگ‌ترین «ما» می‌داند، وجه تمایز آن را «بالاترین فرهنگ گروهی مردم و وسیع‌ترین سطح هویت»^۲ معرفی می‌کند. کاربرد «ترین» در عبارات هانتینگتون، نشان از توجه وی به دیگر مؤلفه‌هاست که از اهمیت کمتری برخوردار است.

ثانیاً این انتقاد از نظریه هانتینگتون، اگر بر مبنای خود او و با در نظر گرفتن هدف او باشد وارد نیست؛ زیرا وی هم دانشمند است و هم سیاستمدار. اما این کتابش بیش از آن که یک اثر دانشگاهی باشد، یک توصیه سیاسی است. یادمان نرود که او از برنامه‌ریزان و نظریه‌پردازان شورای امنیت ملی آمریکا است که مدتی همکار برژینسکی هم بوده است. او در این فضا آینده را می‌سازد (طراحی می‌کند) و توصیه می‌کند، چنین ساخته شود، نه این که آینده را پیش‌بینی و توصیف کند. درست به همین دلیل است که یوفن هپلر از منتقدان سرسخت هانتینگتون به‌رغم انتقادات فراوانش بر این نظریه، می‌گوید: «شما می‌پرسید حالا چرا این اشتباه را انجام داده؟ برای این که او آدم ناقوانی نبوده و به هر ترتیب دانشگاهی بوده... و البته هانتینگتون به نظر من کار خودش را درست انجام داده، برای این که او می‌خواست ایده‌ای را مطرح کند که به این نیاز [نیاز به دشمن پس از فروپاشی کمونیسم] پاسخ بدهد و برای طرح این ایده لازم نبود آن ایده، منطقی باشد، فقط لازم بود

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۱.

بتواند مردم را متقاعد کند، که این خاصیت را داشت».^۱

در پایان مناسب است جمله‌ای از پروفیسور ویلیام چیتیک دانشمند برجسته‌ای که از منتقدان نظریه هانتینگتون نیز هست نقل کنیم. وی پس از بیان فضایی که غرب برای جهان آینده و آینده جهان ترسیم می‌کند، یک نقد کلی و ریشه‌ای برای این دیدگاه مطرح می‌کند: «راه حل این است که مردم یک مقدار متوجه شوند آشتی بین انسان‌ها از راه آشتی با خدا ممکن است. اگر آن را برقرار نکنیم، هیچ وقت نمی‌توانیم با هم آشتی برقرار کنیم... انسانیت چیزی است که از آسمان نازل شده و وظیفه انسان‌ها دوباره وصل شدن به آسمان است و این حرف تمام ادیان است، ولی تمدن غرب این را به کلی رد می‌کند».^۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۱۰۶

برخورد تمدن‌ها
نظریه یا
توصیه سیاسی

۱. روزنامه اعتماد، ۸۷/۳/۱۲
۲. ضمیمه روزنامه اعتماد، ۸۷/۱۰/۱۴